درس چهارصد و نود و هفتم

بحثی دربارهٔ جعل و حقیقت آن (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فصلٌ (۳).

فی مناقضةِ أدلةِ الزّاعِمين أنَّ أثرَ العلةِ هی صيرورةُ الماهيةِ موجودة.
استَدلَّ بعضُ المتأخّرين علی إثباتِ مذهبِ المشاءين بِأنَّ مناطَ الاحتياج إلی الفاعلِ هو الإمكانُ و الإمكانُ ليسَ إلاّ كيفيةَ نسبةِ الوجود و نحوِه إلی الماهيةِ فالمحتاجُ إلی الجاعلِ و أثرِه التابعِ لَه أولاً ليسَ إلاّ النسبة.[1]

این بحث به‌دنبال بحث قبلی است که در آنجا مرحوم صدرالمتألهین اثبات کردند که جعل به خود ماهیت تعلق می‌گیرد بِماهیته. راجع به حقیقت جعل تا آنجا که درنظرم هست صحبت کردیم که حقیقت جعل چیست. حالا یک اشاره‌ای به این مسئله برای یادآوری مطلب می‌کنیم تااینکه این بحث خوب روشن شود و فرق آن با بحث قبلی واضح شود.

حقیقت جعل

مسئلهٔ جعل عبارت از همان اضافهٔ اشراقیه که از وجود، حقیقت باری تعالی است نسبت به ماهیات تعلق می‌گیرد. عرض شد که الماهيةُ مِن حيثُ هی لَيسَت إلاّ هی خود ماهیت فی‌حدّنفسه چیزی نیست

---

[1] . الحكمة المتعالية، ج ۱، ص ۴۹۳.

جز همان مفهومی که ما از یک شیء درنظر داریم. حالا چه آن ماهیت ماهیت خارجی باشد یااینکه ماهیت ذهنی باشد، تفاوتی در این مسئله ندارد.

منظور از ماهیت

هر تعینی که دارای حد و رسم باشد و یک مفهومِ نوعیِ ممتازِ از سایر مفاهیم را تشکیل دهد به آن تعین ذهنی و اعتباری، ماهیت اطلاق می‌شود درقبال وجود که عبارت از یک حقیقتی است که مساوق و مساوی با تشخص است و خود تشخص عبارت از همان وجود خارجی است. بنابراین وقتی که یک ماهیتی را ما درنظر می‌گیریم مثل ماهیت انسان، آنچه که درنظر می‌آید عبارت از همان جنبهٔ جنسیت و فصلیت آن است حالا چه آن ماهیت، ماهیت کلی باشد یا جزئی باشد. وقتی صورت زید را درنظر می‌گیریم این عبارت از جنبهٔ جنسیت و فصلیت آن است اگر هم آن مفهوم مفهوم کلی باشد و مفهوم نوعی باشد باز جنسیت و فصلیت آن شیء عبارت از حدود اوست. شما زوجیت را درنظر بگیرید، عبارت از یک مفهومی است که دارای یک کیفیت خاص و یک کمیّت خاص است. فردیت را درنظر بگیرید به

همین نحو است. یک مربع را درنظر بگیرید این عبارت از یک ماهیتی دارای حدود و مشخصاتی است که آن مشخصات او را از دایره و مستطیل و مثلث جدا می‌کند. پس ماهیت عبارت از یک صورت مفهومی و ذهنی است و به‌طورکلی هر شیئی که دارای حد و رسم و دارای وجود متمایزۀ از سایر مفاهیم و هم‌نوع خودش باشد، به این ماهیت گفته می‌شود.

اما مسئلۀ امکان یا مسئلۀ وجود و مسئلۀ امتناع داخل در مفهوم ماهیت نیستند وقتی که شما یک مثلث را درنظر می‌گیرید آنچه که این ماهیت مثلث را تشکیل می‌دهد سه خطی است که بر همدیگر مماس هستند حالا به هر کیفیتی که می‌خواهد باشد از سه قسم مثلث؛ منفرجه و حادّه و قائمه که این سه ضلع یکدیگر را قطع می‌کنند به شکل عمودی یا مورّب اما اینکه آیا این مثلث در خارج وجود دارد یا نه، وجودش ممکن است یا واجب است یا ممتنع است، این در ماهیت مثلث نیست. همین‌طور اگر شما زید را درنظر بگیرید زید عبارت از یک مفهوم

نوعی انسان است که دارای خصوصیات و مشخصات خارجی است و به شکل زید است. در این مفهوم امکان قرار ندارد، امتناع و وجوب قرار ندارد.

امکان و امتناع و وجوب، اعتبارِ معتبِر در قبال وجود

مسئلۀ سه اعتباری است که معتبر این اعتبار را در نسبت او و در مقایسۀ نسبت او با وجود درنظر می‌گیرد. اگر در مقایسۀ با وجود خارجی علت، علت تامه بود نسبت ماهیت با وجود خارجی ضرورت می‌شود و اگر در مقایسه با وجود خارجی علت هنوز علت تامه نبود بلکه علت ناقصه است فرض کنید مثل جنینی که در رحم مادر هست و علیت تامه برای تولد او هنوز حاصل نشده است پس ماهیت زید نسبت به وجود خارجی حکم امکان را دارد و اگر فقدان علت در این ماهیت ملحوظ باشد این نسبت ماهیت به وجود می‌شود: نسبت امتناع. فرض کنید زیدی که باید از عمرو و آن زن خارجی متولد شود درحالی‌که هنوز عمرو به وجود نیامده یا عمرو هست ولی هنوز ازدواج نکرده یا عیال او هنوز به‌وجود نیامده است و یا عیال او هنوز صغیره است

دراین‌صورت قطعاً علیت نسبت به تحقق ماهیت خارجی منتفی است و با عدم تحقق علیت خارجی بنابراین این ماهیت هم منتفی خواهد بود. پس وجود برای این ماهیت مخصوصه ممتنع می‌شود. پس در خود این ماهیت امکان قرار ندارد.

در مفهوم ماهیت انسان امکان نیست یا در مفهوم ماهیت زوجیت امکان قرار ندارد. امکان و وجوب و امتناع سه کیفیت نسبت هستند و نسبت ماهیت را به وجود وقتی که معتبر درنظر می‌گیرد به یکی از این کیفیت‌های ثلاثه متصف می‌شود: یا به کیفیت امکان یا به کیفیت امتناع و یا به کیفیت وجوب و ضرورت.

حالا در تحقق خارجی اشیاء، این جعل جاعل و افاضهٔ اشراقیه از ناحیهٔ جاعل و مبدأ اول و مبدأ اعلیٰ به چه تعلق می‌گیرد؟! به عبارت دیگر آنچه را که خدای متعال نسبت به او عملی را انجام می‌دهد و کاری را در خارج انجام می‌دهد که به‌واسطهٔ آن عمل و به‌واسطهٔ آن کار ما زید را در خارج مشاهده می‌کنیم [به چه تعلق می‌گیرد]؛ زیدی که تا دیروز در خارج نبود امروز آن زید در خارج هست. خب مسلّم است

که دیروز این ماهیت، ماهیت معدومه بود و شکی در این نیست. امروز این ماهیت، ماهیت موجوده است و الآن ما داریم مشاهده می‌کنیم. آن عملی که در اینجا انجام گرفته چه عملی بود؟! آن کاری که در اینجا انجام گرفت چه کاری است؟! آن ارادهٔ پروردگار بر خلق و بر وجود زید به چه نحو بوده است؟!

خب شکی نیست که آن اراده به ماهیت تعلق نگرفته یعنی این ماهیت بروز و ظهور از پروردگار متعال پیدا نکرده است اگر ماهیت از پروردگار ظهور پیدا می‌کرد باید قبل از ظهور ماهیت ما نتوانیم تصور این ماهیت را بکنیم. آنچه که از فاعل و از جاعل نسبت به این زید تعلق می‌گیرد او عبارت از همان حقیقتی است که آن حقیقت باید از ناحیهٔ آن ذات و حقیقت تراوش کند.

منظور از ماهیت نداشتن ذات پروردگار

ذات پروردگار دارای ماهیت نیست؛ الحقُ ماهیتُه إنیّته. آنچه که از ذات پروردگار تراوش می‌کند و آن تراوش موجب صحت حمل موجودٌ بر این ماهیت می‌شود آن ماهیت است. خب ماهیت هم

از اول بوده و این اراده در اینجا چه تغییری به‌وجود آورد؟! همین ماهیتی را که ما در ذهن تصور کرده‌ایم می‌بینیم در خارج موجود شد پس ماهیت بود نه‌اینکه ماهیت بوده به عنوانی که وجود خارجی داشت. ماهیت قبل از وجود، وجود خارجی ندارد. منظورش از بودن به معنای این است که وجود و عدم برای وجود خود ماهیت علی السواء است.

در خود ماهیت آنچه را که هست... خدا بخواهد یا نخواهد اربعه زوج است این منظور از بودن است گرچه در خارج اربعه‌ای هم نباشد. خدا بخواهد یا نخواهد مثلث سه ضلع دارد حالا اگر خدا بخواهد رأی او تعلق بگیرد، بگوید: از فردا همهٔ مثلث‌ها چهارضلعی هستند! می‌گوییم: برو پی کارت! خدایی به جای خود، حرف درست بزن! حرف مفت چیست می‌زنی؟! می‌گوید: من خدا هستم! می‌گوییم که خدا باش! می‌خواهی باش می‌خواهی نباش! خدا باشی پیغمبر باشی مثلث سه ضلع دارد! اگر امام بیاید بگوید ـ حالا گاهی می‌شود ـ خدا بگوید که دایره عبارت از چهارضلعی است،

می‌گوییم: نه این نیست. این معنای بودن است. بنابراین اراده و مشیت خدا هیچ‌گونه دخالتی در جعل ماهیت ندارد. این همان منظور ماست! ماهیت انسان عبارت از حیوان و ناطق است و این چیزی است که خود خدا خلق کرده است، چه در خارج انسانی باشد یا انسانی نباشد. ماهیت غنم عبارت از این خصوصیت نوعیه و حیوانیهٔ مخصوص است که آن خصوصیت نوعیهٔ حیوانیه او را از بقر تمییز می‌دهد، او را از جمل تمییز می‌دهد، او را از کلب تمییز می‌دهد، خصوصیت نوعیهٔ کلب یک حالتی است یک شاکله‌ای است یک خمیره‌ای است که او را از سایر حیوانات تمییز می‌دهد. اسم این ماهیت می‌شود و این ماهیت قابل تغییر نیست.

بله، ممکن است خدا یک ماهیت دیگری را در یک موجود دیگری که تابه‌حال به ذهن ما نمی‌رسیده خلق کند، ایراد ندارد. فرض کنید انسان اطلاع پیدا می‌کند بر یک حیوانی در فلان جزیره‌ای که اصلاً با هیچ یک از حیواناتی که تابه‌حال انس داشته شباهتی ندارد. بعد می‌آید در اثر مجاورت و تجربهٔ با او و در اثر برخورد با او از پیش خودش یک جنس و فصلی

برای او اعتبار می‌کند و اسم او را فلان حیوان می‌گذارد که هیچ مشابهتی با غنم، بقر، کلب و با سایر اشیاء خارجی ندارد ولی وقتی که انسان یک ماهیتی را تصور کرد و وقتی یک ماهیتی قوام پیدا کرد، دیگر وضع و رفع آن ماهیت به‌دست جاعل و به‌دست پروردگار نیست.

لزوم سنخیت علت و معلول

بله، وجود آن ماهیت به‌دست پروردگار است که آیا این ماهیت در خارج تحقق پیدا بکند یا نکند، آن به‌دست خداست ولی خود آن ماهیت دیگر جعلش به‌دست خدا نیست و جاعل آنچه را که افاضه می‌کند عبارت از حقیقتی است که در ذات اوست، این همان قضیهٔ جعل است. آنچه را که جاعل افاضه می‌کند عبارت از همان حقیقتی است که در ذات او هست و آنچه را که علت به معلول اعطاء می‌کند عبارت از حقیقتی است که در ذات اوست. شما تابه‌حال دیده‌اید آتش باعث برودت هیزم شود؟! نه، چون برودت در آتش نیست و آنچه که از آتش تجلی می‌کند حرارت است. از ثلج و یخ برودت تراوش می‌کند، هیچ‌وقت دیده شده است که از یخ و ثلج

حرارت طلوع و ظهور کند و یک کاغذ یا چوبی را به اشتعال دربیاورد؟! فاقد شیء معطی شیء نخواهد بود! این قاعده قاعدهٔ کلی است. آنچه که از ناحیهٔ علت به معلول سرایت می‌کند باید از جنس علت باشد و آنچه که خارج از علت است قابل تسری از علت به معلول نخواهد بود.

حالا وقتی که خدای متعال و آن مبدأ اعلیٰ، حقیقتش همان‌طوری‌که قبلاً عرض شد عبارت از صرف وجود و إنیّت او عبارت از حقیقت وجود است و خدای متعال ماهیت ندارد، چگونه ممکن است که از ناحیهٔ علت افاضهٔ ماهیت شود؟! خدا که دارای ماهیت نیست تااینکه از علت ماهیت افاضه شود! آنچه که در خارج هست قبلاً شیئی به نام ماهیت نبوده و الآن آنچه که در خارج هست ماهیت است. این ماهیت از کجا آمد؟! از خدا! خدا که ماهیت ندارد! خدا وجود دارد و إنیّت و هویت پروردگار همان صرافت وجود است پس چطور ممکن است که افاضه افاضهٔ ماهیت باشد؟!

جعل: اعطاء وجود

پس ما استحالهٔ افاضهٔ ماهیت را از اینجا به‌دست

آوردیم. آنچه که از ناحیهٔ علت می‌خواهد به معلول سرایت بکند عبارت از مسئلهٔ وجود است و این می‌شود: مسئلهٔ جعل! پس در مسئلهٔ جعل یک چیز بیشتر وجود ندارد و آن عبارت از اعطاء وجود است. تابه‌حال دیروز زید وجود خارجی نداشت امروز یک‌دفعه می‌بینید از فلان زن زید متولد می‌شود. دیروز درخت وجود نداشت اما امروز می‌بینید در این باغچهٔ مدرسه درخت سبز می‌شود. دیروز فلان حیوان نبود امروز می‌بینید فلان حیوان به‌وجود آمد و همین‌طور در مسائل دفعی که خب اینها مسائل رتبی است و در مسائل دفعی هم همین‌طور است در آنچه را که وجود و خلقت اوست وجود ابتدایی است و وجود، وجود دفعی بود. در تمام این اشیاء چه مجرداتش و چه ماده‌اش چه آنچه در وجودش احتیاج به زمان دارد و چه آنچه که در وجودش احتیاج به زمان ندارد و جزء مبدعات است آنچه که ارادهٔ پروردگار به او تعلق می‌گیرد و به‌واسطهٔ کُن وجودی است که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ

أَرَادَ شَیۡـًٔا أَن یَقُولَ لَهُۥ كُن فَیَكُونُ﴾[1] یعنی قبلاً نبوده دیگر؛ قبلاً زید نبود الآن می‌گوید: زید باش. قبلاً عمرو نبود الآن می‌گوید: عمرو باش. قبلاً فلان درخت نبود الآن می‌گوید: فلان درخت باش. ﴿وَأَنۢبَتۡنَا عَلَیۡهِ شَجَرَةٗ مِّن یَقۡطِینٖ﴾[2] یقطین نبود اما برای حضرت یونس در کنار دریا وقتی بیرون آمد یک‌دفعه یقطین هم سبز شد و به‌وجود آمد. این می‌شود: جعل. این ﴿إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَیۡـًٔا أَن یَقُولَ لَهُۥ كُن فَیَكُونُ﴾ است. أرادَ شجرة یقطین، فَکانت؛ مؤنث مجازی است و حقیقی نیست یک وقت با حقیقی اشتباه نگیرید!! این اراده وقتی که می‌خواهد تعلق بگیرد در آن فکر پروردگار ـ البته ما تشبیه می‌کنیم والاّ خدا فکر ندارد ـ و ذهن پروردگار، به‌عنوان تشبیه، چه می‌گذرد که این شجرهٔ یقطین یک‌مرتبه می‌روید؟! چه می‌گذرد و چه فعل و انفعالی انجام می‌شود؟!

---

[1] . سوره یس (۳۶) آیه ۸۲. معاد شناسی، ج ۶، ص ۵۱:
«این است و جز این نیست که امر خداوند برای ایجاد چیزی را که اراده کند، اینست که به او بگوید: بشو! و به مجرّد این گفتار، می‌شود.»

[2] . سوره صافات (۳۷) آیه ۱۴۶.
ترجمه: «و بر او گیاهی از نوعی کدو رویاندیم.» (محقق)

بحث در اینجاست، و مرحوم صدرالمتألهین در اینجا می‌خواهند اشاره به این نقطه بکنند و می‌خواهند بگویند: آنچه که از جانب پروردگار افاضه می‌شود آیا از جنبهٔ علیت افاضه می‌شود یا غیر جنبهٔ علیت؟! در عالم وجود هرچه که تحقق پیدا می‌کند در سلسله و قانون علیت و معلولیت هست بنابراین این ﴿إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ﴾ وقتی که می‌خواهد امر از ناحیهٔ او و ارادهٔ او تنازل پیدا کند این اراده با خودش چه چیزی را می‌آورد؟! صحبت در آن هست. ماهیت یقطین که به پروردگار کاری ندارد. آن ماهیت یقطین قبلا چه در زمان حضرت یونس و چه قبل از حضرت یونس مشخص بوده است، یک شیئی به این کیفیت و دارای رنگ فلان و خصوصیاتش هم این است. کدو قبل از زمان حضرت یونس هم بوده بعد از یونس هم بوده این به خدا ارتباطی ندارد یعنی اگر هم برفرض خدا اراده‌اش قبلاً به این تعلق گرفت بالأخره یک هم‌چنین ماهیتی در خارج ظهور پیدا کرد و دیگر از دست خدا یک چنین ماهیتی خارج شد. وقتی که

یقطین تحقق خارجی پیدا می‌کند دیگر این ماهیت در وعاء خودش محقق شده و خدا هم نمی‌تواند این را ازبین ببرد. چرا؟! چون خودش درست کرد و خودش این ماهیت را در خارج ظهور داد و چیزی که ظهور خارجی پیدا کند دیگر پیدا شده یعنی در پروندهٔ اشیاء و نباتات خارجی یک نبات با این خصوصیات درج شده و قرار داده شده است.

بله، ممکن است یک زمانی بیاید دیگر شرایط مساعد برای نبت یقطین نباشد، آن یک مطلب دیگر است ولی اینکه در عالم خارج در پروندهٔ نباتات این یقطین الآن به‌وجود آمد و این ماهیت در وعاء خودش وجود پیدا کرد دیگر این از دست خدا خارج است. خدا یقطین را خلق کرد و یک نباتی بر نباتات زمین اضافه شد. خدا درخت سیب را خلق کرد و یک نباتی بر نبات‌های زمین اضافه شد. دیگر کاری نمی‌تواند بکند. بله، ممکن است بگوید: از این به بعد دیگر من خلق نمی‌کنم؛ شرایط جوی را به یک نحوی به‌وجود می‌آورم که درخت تفاح دیگر اصلاً وجود پیدا نکند. این یک مسئله‌ای است. یا در فلان زمین خاکش مناسبت برای نبت تفاح نیست. این

یک مسئلهٔ دیگری است ولی بحث در ماهیت است این ماهیتی را که با این خصوصیت، ارادهٔ پروردگار بر نبت آن تعلق گرفت حالا که این نبت پیدا کرد دیگر تمام شد و این ماهیت در وعاء خودش دیگر ثابت است. نمی‌گوییم که موجود است، ثابت است. نه اسم موجود بر آن می‌گذاریم و نه اسم معدوم بر آن می‌گذاریم. هر چیزی وعاء خاص خودش را دارد حالا وعاء او ذهن است، می‌گوییم: بسیار خوب ذهن است. الآن چقدر از نباتات در ذهن ما هستند که اصلاً وجود خارجی ندارند؟! اصلاً در ایران نیستند یا فرض کنید در یک کشوری نیستند من‌باب‌مثال در ماقبل تاریخ حیواناتی بودند و آن‌طور که الآن از آثارشان به‌دست می‌آید اصلاً دیگر نیستند ولی آیا دلالت می‌کند بر اینکه با رفتن آن حیوانات و معدوم شدن آن حیوانات ماهیت آنها هم ازبین رفت؟! نه، اگر ماهیتش ازبین رفت پس چرا الآن تصور می‌کنید؟! پس ماهیت ازبین نرفته است بلکه وجود خارجی آنها ازبین رفته است، استخوان‌های آنها ازبین رفته است.

الآن از بسیاری از استخوان‌ها تشخیص می‌دهند که فلان حیوان در ده هزار یا صد هزار سال پیش بوده یا در یک میلیون سال پیش فلان حیوان این شکلی بوده است اما الآن دیگر اسم و رسمی از آنها نیست، وجود خارجی آنها دیگر ازبین رفت ولی ماهیت آنها نه، ماهیت آنها براساس یک شکل‌بندی و براساس یک ذهنیت، آن ماهیت در وعاء خودش زنده می‌شود گرچه وجود خارجی ندارد.

بنابراین وقتی خدای متعال می‌گوید: ﴿وَأَنۢبَتۡنَا عَلَيۡهِ شَجَرَةٗ مِّن يَقۡطِينٖ﴾ این یقطین ماهیتش با وجود پروردگار نیامد بلکه ماهیتش بود، وجود خارجی در آنجا شن و رمل و اینها بوده است یک‌دفعه از وسط رمل‌ها یقطین درآمد. این معنای جعل است. این جعل که عبارت از ارادۀ پروردگار به خلق است آن اراده چیزی است که از ناحیۀ علت که مبدأ اعلیٰ است آمده و در معلول اثری گذاشته که آن معلول الآن در کنار حضرت یونس به این کیفیت درآمد، آن چه بود؟! آن عبارت از وجود است یعنی همان وجودی که در پروردگار به‌عنوان وجود بالصرافه هست آن وجود وقتی که

تنازل پیدا می‌کند یک‌مرتبه یقطین می‌شود این معنای جعل می‌شود. وقتی آن وجود تنازل پیدا می‌کند ...، تنازل پیدا می‌کند یعنی چه؟ یعنی تأثیر علت در معلول. اسم را عوض می‌کنید اسمش را جعل بگذارید، افاضه بگذارید، اضافهٔ اشراقیه بگذارید، تأثیر علت در معلول بگذارید، تنازل اسماء و صفات بگذارید، خلق بگذارید، کُن وجودی بگذارید، تنازل اراده و مشیت بگذارید یا هرچه بگذارید آن وجود پروردگار به‌عنوان علیت در خارج به این شکل درمی‌آید. یقطینی که در خارج به‌وجود آمده خربزه نیست هندوانه نیست سیب و گلابی نیست.

یعنی آن اراده آمده و آن وجود به‌نحوی در خارج شکل گرفته که آن شکل‌گیری، که آن شکل‌گیری این شیء خارجی را از بقیهٔ اشیاء جدا کرده است! خب داریم به مطلب خیلی دقیق می‌شویم! یعنی همین وجود یک‌سره و گتره‌ای نیامده است! مثل اعلامیه که هزارتا از آن هرکدام یک جا پخش بشود و در آن خانه و این خانه برود! وقتی طیاره می‌آید و از آن بالا اعلامیه می‌اندازد، آنکه نمی‌خواهد یک جا بیفتد بلکه

یک‌دفعه پخش می‌کند حالا اینکه در یک خانه دوتا افتاد و در یک خانه‌ای سه‌تا افتاد و در یک خانه‌ای ده‌تا افتاد، دیگر کاری به آن ندارد و همین‌طوری پخش می‌کند و می‌رود. ولی این وجود آمده و همراه با خودش شکل‌گیری داده، حد و حدود قرار داده، کیفیت درست کرده، کمیت درست کرده و حواسّ به‌خصوص را آورده است! یعنی همین‌طوری که اگر اراده تعلق بگیرد و یک شیئی در خارج به‌وجود بیاید، خب چرا به‌جای یقطین، خربزه به‌وجود نیامد؟! چرا هندوانه به‌وجود نیامد؟! ارادهٔ پروردگار بر شکل‌گیری و کنِ یقطین بوده است، نه بر کن وجودی بطیخ، هندوانه، تفاح، حیوان و امثال‌ذلک! نه، اولاً این اراده به‌نحو نبات بوده است و خود نبات هم هر نباتی نبوده؛ نبات درختی نبوده است بلکه نبات بوته‌ای بوده است و این نبات بوته‌ای هم کدو و بادمجان و فلان و این حرف‌ها نبوده است، بلکه کدوی خاص به این کیفیت بوده است!

ماهیت زائیدهٔ وجود

ماهیت عبارت از حدود و رسوم وجود

این وجودی که وجود بالصرافه است، اگر

بخواهد به آن صرافت خودش بدون کم‌وزیاد و دخل‌وتصرف تنازل پیدا کند، پس چرا به این شکل خاص درمی‌آید؟! از اینجا به این نکته پی می‌بریم و می‌خواهیم به آنجا برسیم که ـ اگر بحث سابق درنظر رفقا باشد ـ خود ماهیت زاییدهٔ وجود است! اینکه مطرح می‌کنند و می‌گویند: وجود زائد بر ماهیت است، این یک نوع مسامحه است! خود ماهیت زاییدهٔ وجود است و بدون وجود چیزی نیست؛ یعنی خود ماهیت عبارت از حدود و رسوم وجود است.

دو چیز داریم؛ یک وجود به‌عنوان اصل شیء و حقیقت شیء داریم؛ آنچه که اصل شیء را تشکیل می‌دهد و به‌واسطهٔ او با عدم تفاوت پیدا می‌کند! وقتی که الآن این آب در اینجا هست، نفس حضور مائیت در اینجا طارد عدم است! این را وجود به‌نحو مطلق می‌گوییم.

ولی همین وجود یعنی الآن که در دست من آب هست، این مائیت دو کار انجام می‌دهد؛ یکی اینکه طارد عدم است و عدم مائیت را طرد می‌کند و اثبات مائیت می‌کند، این برای اصلُ الوجود است. دوم

اینکه این ماء با شربت و عسل و سنگ فرق می‌کند، فرق نمی‌کند؟! خب این فرق از کجا آمد؟! آن جعل است و جعل به این تعلق می‌گیرد. جعل، فرق بین شیء با سایر اشیاء است. آن وجودی که به‌عنوان صرافت خودش هست، آن در عالم صرافت محفوظ است و نیازی به جعل ندارد! آن وجود در صرافت خودش و در ذات باری تعالی هست! آنچه که تنازل می‌کند عبارت از حدود و قیودی است که حصهٔ وجودی بالصرافه را از سایر حصص ممتاز می‌کنند! این ماء می‌شود، آن تفاح می‌شود، آن حجر می‌شود، آن شجر می‌شود، آن غنم می‌شود و آن یقطین می‌شود، آن شمس می‌شود و آن قمر می‌شود! این فرق حصهٔ وجودی وجود با سایر اشیاء عبارت از جعل است!

منظور از تعلق جعل به ماهیت

پس وقتی می‌گوییم: جعل به ماهیت تعلق گرفت یعنی چه؟! یعنی آن صرافت وجود آمد و خود را به شکل را درآورد، به شکل درآوردن جعل است! معنای به کیفیت خاص درآوردن، جعل است! اصل حقیقت وجود از اول بوده است و خود وجود طارد

عدم بوده است و نیاز به جعل ندارد! خود خدا که خودش را جعل نمی‌کند! خدا که خودش را درست نمی‌کند! خدا که خودش را به‌وجود نمی‌آورد! خدا که خودش را خلق نمی‌کند!

تلمیذ: وجودی به غیر ماء نبوده بلکه مطلق وجود بوده است.

استاد: ما هم همین را می‌گوییم، پس شما مؤید هستید! ؟؟ وجود آب نبوده بلکه وجود به‌عنوان مطلق بوده است! حالا آنچه را که شما در دست من می‌بینید چیست؟ ماء است.

تلمیذ: وجودُ الماء، نه مطلق الماء!

استاد: نه، مطلق الماء که آن ماهیت است و ریشهٔ خارجی ندارد. هر شیء خارجی را درنظر بگیرید، مشخص و تشخص می‌شود! شما ماء در بحار را هم تصور کنید، [مشخص می‌شود]! آب در بحر قزوین و دریای مازندران هم مشخص می‌شود! آب در اقیانوس کبیر را هم تصور کنید، مشخص می‌شود. شما در آب رودخانه هم تصور کنید، آب آن مشخص می‌شود! مطلق ماء نداریم، مطلق ماء ماهیت است و ماهیت هم وجود خارجی ندارد. همین‌که شما اشاره می‌کنید، مشخص می‌شود! حالا آن وجود که وجود بالصرافه است، در کار و عملی

که در خارج انجام داده، آیا صرف وجود بالصرافه را قرار داده یا به آن شکل داده است؟! صرف وجود بالصرافه که نیاز به جعل نداشت، آن خودش در مبدأ اعلیٰ موجود بود و احتیاج به جعل ندارد! پس کاری که آن انجام داده است فقط شکل دادن است! شکل دادن یعنی همین‌که من الآن در دستم دارم می‌بینم، خب این عبارت از وجود ماء است. وجود ماء با وجود غنم فرق می‌کند و دوتا است! وجود ماء با وجود حجر فرق می‌کند و تفاوت دارد! ولی همین‌که شما می‌گویید: وجود حجر، این حجریت، خود آن وجود را به یک وجود خاصی برمی‌گرداند!

وقتی که به بقالی و سبزی‌فروشی می‌روید تا سبزی بخرید، چه می‌گویید؟! یک وقت می‌گویید: سبزی پلو بده، یک وقت می‌گویید: سبزی کوکو بده، یک وقت می‌گویید: سبزی خوردن بده و یک وقت می‌گویید: سبزی آش بده، آن سبزی را اول می‌آورید و بعد آن قید بعدی را می‌آورید. آن سبزی اول یعنی هر چیزی که سبز است، آن سبزی آش، سبزی پلو، سبزی قورمه و قیمه، آن سبزی اول یعنی هر چیزی که داخل در این ماهیت است و سبز است. همین‌که

چیزی کلروفیل و سبزینه دارد، ما به آن سبزی می‌گوییم ولی همین‌طوری دیمی برنمی‌داریم! جعفری، گشنیز، تره و تربچه، همه را برنمی‌داریم، نه! هرکدام اینها یک خاصیت دارد؛ یکی را باید خام خورد و یکی را باید پخت! صرف سبز بودن دلیل نمی‌شود که شما همه را یک‌دفعه بخرید! صرف سبز بودن دلیل نمی‌شود که شما به جای یک نوع، نوع دیگر بخرید! همهٔ اینها در یک مفهوم مشترک هستند و آن مفهوم سبزی است اما آن قید این سبزی‌ها را به‌واسطهٔ خصوصیات و خواص از یکدیگر و منافع جدا می‌کند! به آن قید جعل می‌گوییم.

پس وقتی می‌گوییم: سبزی خوردن؛ یعنی جعل این خاصیت! سبزی به‌جای خودش هست و سبزی را دارد ولی خواصی که در اینجا هست او را از بقیه متمایز کرده است. چرا این خواص الآن در این سبزیِ خاص هست و در آن نیست؟!

تلمیذ: همین سبزی که از قبل ایجاد پیدا نکرده است و همان کدو که از قبل بوده است، نه کدویی که برای آن حضرت آمده است! از قبل و از اول خلقت بوده است، آن چطور می‌شود؟! همهٔ فرمایشات شما روی آن چیزی است که الآن موجود است و سؤال پیش می‌آید که آن اول موجود سبزی‌ها و اول موجود کدوها چه بوده است؟!

استاد: خب آن‌هم همین‌طور است، تفاوت نمی‌کند. منتها وقتی که الآن ...

تلمیذ: استدلال شما روی این قسم هست، روی این قسم چه می شود؟!

استاد: وقتی که یک چیزی را هست آن موقع به ماهیتش پی می‌بریم، وقتی که نیست که پی نمی‌بریم. فرض کنید که الآن نمی‌دانیم که آیا خلق خدا بر همین حیواناتی که فعلاً هست تعلق گرفته است یا خدا یک خلق دیگری دارد؟! ما اطلاع نداریم و اصلاً نمی‌دانیم که خدا یک حیوانی را خلق کرده یا نکرده است ولی می‌خواهیم بگوییم: اگر خدا بخواهد یک شیء را خلق کند که راه برود و حالاتش به این کیفیت باشد که حیوانات دیگر دارند و خصوصیاتش به این نحو باشد، قطعاً داخل در نوع حیوانی است! ما می‌خواهیم این را بگوییم.

تلمیذ: قبل از اینکه بگوییم و به این دقت کنیم، همان اول خلقت حیوان که می‌گوییم: حرکت دارد، آن چطور می‌شود؟! الآن بیان جناب‌عالی این است که در واقع قبل از آن یک خلقی بوده است و یک تصورٌمایی از آن داریم و ... استجلاب خلقت اولی ...

استاد: من الآن به شما یک چیزی می‌گویم، الآن یک نفر از کرهٔ ماه اصلاً هیچ تا حالا سبزی ندیده است؛ یک نفر از کرهٔ ماه به پایین تشریف می‌آورد و در خیابان داخل یک مغازه می‌رود و یک‌دفعه چشمش به چند نوع سبزی می‌افتد و هیچ سبزی‌ای ندیده است! این چه تصوری از این انواع مختلف سبزی دارد؟! چه تصوری دارد؟! هیچ تصوری ندارد! چون اصلاً از کرهٔ ماه آمده و مربوط به کرهٔ

زمین نیست!

تلمیذ: اما همین‌که نگاه می‌کند، از مابه‌الإشتراک در واقع مابه‌الإمتیاز را می‌گیرد به‌کلی خودش ...

استاد: احسنت! اسم آن کلی را ماهیت می‌گذارد. اسم این جزئیات مختلف را فصول می‌گذارد. بنابراین هر جزئی‌ای را که نگاه می‌کند که با بقیه فرق می‌کند، از پیش خودش یک اسم می‌گذارد ...

تلمیذ: تمامش برای ممکنات است و این انسان که فرمودید ممکن است ... واجب. قیاس مع الفارق دلیل داریم که بفرمایید واجب می‌خواهد اینها را ایجاد کند، کیفیت ایجاد و جعل این ممکنات چگونه است؟! نه‌اینکه ممکن از کرهٔ مریخ بیاید به این ...! این برای ممکنات است. الآن در این مقام هستید که واجب می‌خواهد اینها را خلق کند!

استاد: شما مؤید ما هستید یااینکه ...؟!

تلمیذ: [برای فهم است] ... در مرحلهٔ دوم است در ذهن بنده سؤال می‌آید که مرحلهٔ اول چطوری می‌شود؟!

استاد: در مرحلهٔ اول فرض کنید که خداوند زمین را خلق کرده و هنوز هیچ سبزی‌ای روی آن خلق نکرده است، به اول قضیه می‌آییم. خدا اراده‌اش تعلق می‌گیرد و یک‌مرتبه یک نبات خارجی را به‌عنوان جعفری خلق می‌کند ـ اصلاً تا حالا خلق نشده است ـ و این نبات را خلق می‌کند. صحبت ما این است که این ارادهٔ پروردگار که تعلق گرفته است بر اینکه جعفری را خلق کند و وقتی که خلق کرد و با سایر اشیاء متفاوت شد، چه کاری در اینجا پیدا شد؟!

تلمیذ: به آن وجود داد.

استاد: احسنت! به چیزی وجود داد؟!

تلمیذ: به این کیفیت و به این نحو.

استاد: این کیفیت که نبوده است!

تلمیذ: خیلی خب همین نبوده است، خلقَ الأشیاءَ مِنَ العدَم!

استاد: خب حالا که این کیفیت نبوده است، آیا صورت نوعیهٔ این جعفری در پروردگار بوده یا نبوده است؟! اگر نبوده است که نمی‌تواند خلق کند! بنابراین بوده است.

تلمیذ: همین قیاس مع الفارق است. اگر نبوده است نمی‌تواند خلق کند، این قیاس ممکن بر واجب شد! تازه هذا اولُ الکلام است و مصادره به مطلوب است. چون خودمان به ممکن این‌طوری راه یافتیم، پس بر واجب قیاس می‌کنیم! این اولُ الکلام است.

استاد: ببینید این ذات پروردگار ...

تلمیذ: می‌دانیم که تصورات آن ذات واجب چگونه تصوراتش ...

استاد: بالأخره هر تصوری بکند، مثلاً تصور کتاب در ذات واجب با تصور آب فرق می‌کند یا نمی‌کند؟!

تلمیذ: نه، این مصادره به مطلوب است.

استاد: یعنی در ﴿وَأَنۢبَتۡنَا عَلَيۡهِ شَجَرَةٗ مِّن يَقۡطِينٖ﴾[1] خدا می‌خواست که در آنجا یک الاغ خلق کند و یک‌دفعه کدو شد؟! این‌طور که نیست!

تلمیذ: می‌خندید؟! در واقع ما یک خندهٔ گذرِ خانی داریم و یک خندهٔ این‌طرف خیابانی! آن‌طرف جای خنده هست اما اینجا که الآن شما نشسته‌اید جای برهان است!

استاد: خب اگر شما دقت کنید به این خنده‌ها هم

---

[1] . سوره صافات (۳۷) آیه ۱۴۶:
ترجمه: «و (در آن صحرا) بر او درختی از کدو رویانیدیم (تا به برگش سایه‌بان و پوشش کند).» (محقق)

نمی‌رسیم! من می‌گویم: وقتی که خدا می‌خواهد پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را خلق کند، آیا یک انسان مبهم را اراده می‌کند یا پیغمبر با این خصوصیات را اراده می‌کند؟!

تلمیذ: سؤال همین است چون ما قیاس می‌کنیم و انسان قبل از تصدیق یک تصورٌ مائی دارد ولو اشارهٔ اجمالی لذا واجبٌ، اینها اول الکلام است و بحث در این است. ادعا این است که این کیفیت ایجاد چگونه است؟!

استاد: کیفیت ایجاد، آنکه در ذات پروردگار هست مربوط به پروردگار است ...، آنکه مربوط به خدا است، نه ما می‌دانیم و نه پیغمبر ما می‌داند و این به‌جای خود محفوظ است. حالا آنکه الآن در خارج تحقق پیدا کرده است، الآن ما از تحقق خارجی دو چیز را انتزاع می‌کنیم؛ یکی وجود را انتزاع می‌کنیم و یکی ماهیت را انتزاع می‌کنیم. الآن می‌بینیم که این ماء است و یک خصوصیاتی دارد و این‌هم یقطین است و یک خصوصیاتی دارد پس می‌فهمیم که در عین اینکه هردو موجود هستند یقطین با ماء فرق می‌کند و خواصّ آنها فرق می‌کند. حالا که این را فهمیدیم پس می‌بینیم که در اینجا دو چیز هست؛ یک ماهیت هست و یک وجود هست. خود ذات پروردگار که دارای ماهیت نیست! ذات پروردگار

وجود را افاضه می‌کند و وجود را که افاضه می‌کند چطور شد که هردو افاضه در عین اینکه هردو افاضه بود و هردو از ناحیهٔ مبدأ و علت است، یکی آب شد و یکی یقطین شد؟! صحبت ما این است! ما به اینکه خدا چه‌کار کرده است اطلاع نداریم چون ما خدا نیستیم! خود ملائکه هم نمی‌دانند، ملائکه فقط یک جنبهٔ مجری و مدبرات دارند که حالا بحث آن جدا است. اما آنکه در ذات پروردگار هست، نه من خبر دارم و نه کسی غیر از من خبر دارد، هیچ کسی خبر ندارد!

تلمیذ: ... اقرار فرمودید تصورٌمائی دارد و ...، عرض ما همین‌جا است. سؤال این است که این تصورٌمائی که شما فرمودید: ما خبر نداریم چطور .... تصورٌمائی دارد؟!

استاد: آن مصور در ﴿ٱلۡمُصَوِّرُ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾[1] عبارت از همان کیفیت تشکیل صورت در رحم و در عالم خارج! آن مسئلهٔ تصویر با مسئلهٔ علم عنایی فرق می‌کند! حالا دیگر بحث‌های علم عنایی و اینکه آیا در آنجا زمان هست و زمان نیست، اینها خیلی مسئله را به [حاشیه] می‌کشاند! ولی مجمل صحبت در این است

---

[1] . سوره حشر (۵۹) آیه ۲۴. نورملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۵۱:
«و صورت زننده و چهره بخشنده است. از برای اوست نیکوترین اسماء.»

که اینکه در ذات پروردگار چه چیزی هست اطلاع نداریم ولی از نمود خارجی و از تفاوت بین اشیاء خارجی استنباط می‌کنیم که آنچه را که ارادهٔ حق به مائیت تعلق گرفته است، با ارادهٔ حق با حجریت تفاوت می‌کند والاّ اگر یک علت باشد و یک نوع افاضه باشد باید تمام معلول‌ها علی السواء باشند! همهٔ دنیا باید حجر باشد! همهٔ دنیا باید ماء باشد! پس چرا الآن حجر و ماء دو سنخ است؟! چون علیت تفاوت کرده است! آن تفاوت علیت در کجاست؟! این است که علیت وجود را به‌نحو یک ماهیت خاصی درمی‌اورد و همان علیت وجود را به یک نحو دیگری درمی‌آورد! اسم آن را جعل می‌گذاریم. والاّ خود وجود که در ذات پروردگار بوده است، آن که نیازی به جعل نداشته است!

همان‌طوری‌که خدمتتان عرض کردم حکماء چون دیدند مسئلهٔ وجود نیازی به جعل ندارد و از آن‌طرف به ماهیت هم جعل تعلق نمی‌گیرد چون خود ماهیت قبل از تعلق جعل ثابت است، پس این جعل به چه تعلق می‌گیرد؟! از آن‌طرف گفتند: خود

وجود، نگاه کردند و دیدند وجود که در صرافت خودش باقی است، این یک مسئله است. از یک طرف ماهیت هم در وعاء خودش لیست إلاّ هی لا أیسٌ و لا لیسٌ! نه وجود دارد و نه معدوم است بلکه آن ماهیت در وعاء خودش ماهیت است حتی امکان هم برنمی‌دارد! چون عرض کردم که یک مثلث را درنظر بگیرید، مثلث فقط سه زاویه دارد اما اینکه این مثلث ممکن الوجود و ممتنع الوجود و ضروری الوجود هست، هیچ ارتباطی با مفهوم مثلث ندارد! اربعه عبارت از زوجیت است اما اینکه آیا اربعه ممکن الوجود است یا ممتنع الوجود است؟! این در مفهوم اربعه نخوابیده است.

زید عبارت از حیوانیت و ناطقیت خاص است اما اینکه این زید ممکن الوجود است یا [ممتنع الوجود است یا ضروری الوجود است]، این ارتباطی با زید ندارد! وقتی که شما زید را درنظر می‌گیرید وجودش را که درنظر نمی‌گیرید بلکه فقط همان مفهوم زید را درنظر می‌گیرید. بعد آن‌وقت ذهن به این معنا منتقل می‌شود که این مفهوم در خارج هست یا نیست.

من‌باب‌مثال می‌گویند: اگر فلان سلاح درست بشود ممکن است یک هم‌چنین آثاری را داشته باشد. آنچه را که در وهلهٔ اول در نظر ما می‌آید، خود خصوصیت سلاح است، اول آن در نظر ما می‌آید. بعد از اینکه در نظر ما آمد، آن‌وقت سؤال می‌کنیم که آیا این سلاح را درست کرده‌اند یا درست نکرده‌اند؟! آن‌وقت سؤال از وجوب می‌کنیم! می‌گویند: نه، هنوز درست نکرده‌اند، هنوز در کارخانه هست، هنوز در مقام طرح هست و هنوز دارند نقشه‌اش را می‌کشند.

پس در وهلهٔ اول بحث در درست کردن نیست بلکه بحث در خود خصوصیات این جنس است! فرض کنید می‌شنویم می‌گویند: آقای فلان، یک آقای فلانی درنظر می‌آید و آمدنش به اینجا و نیامدنش در نظر ما نمی‌آید! وقتی که یک هم‌چنین چیزی را شنیدیم می‌گوییم: فلانی که قرار بود بیاید، حالا به قم آمده یا نیامده است؟! در وهلهٔ اول بحث آمدن و نیامدن نیست بلکه آنچه را که انسان در وهلهٔ اول تصور می‌کند، فقط صورت و ماهیت آن شیء

است. وقتی که حکماء دیدند که این‌طور است، یک مبنای جدیدی را خلق کرده‌اند و او این است که جعل به نسبت می‌خورد، نه به‌وجود می‌خورد و نه به ماهیت! جعل به‌وجود نمی‌خورد به‌خاطر اینکه وجود جعل بردار نیست. البته إن‌شاءالله بعداً این مسئله را عرض می‌کنیم.

اگر مقصود از وجود، خود وجود بالصرافه است که آن وجود بالصرافه وجود ذات حق است و آن ذات حق که نمی‌تواند خالق و جاعل خودش باشد! اگر آن وجود بالصرافه وجود خارجی اشیاء است و آن منظور است، وجود خارجی اشیاء که نمی‌تواند بالصرافه باشد چون وجود بالصرافه وجودی است که قابل تمییز نیست درحالی‌که ما بین این وجودات تمییز می‌دهیم! [می‌گوییم:] این کتاب است و این فرش است و این آب است، تفاوت می‌کنند. این مشکل برای اینها مطرح شده است، لذا بندگان خدا بی‌حساب بیان نکرده‌اند؛ یعنی از اینکه چنین مسئله‌ای را مطرح کرده‌اند دغدغهٔ خاطری داشته‌اند! به این شکل برخوردند که این جعلی که فعلاً تحققش را در خارج می‌بینیم، این جعل خارجی چه

پدیده‌ای را به‌وجود آورده است؟! اگر خود وجود است که خود وجود در ذات حق بوده است و آن قابل تغییر و تبدیل نیست! اگر ماهیت است که ماهیت هم بوده است! پس چه چیزی در اینجا انجام شده است؟! این مسئله را به نسبت برگردانده‌اند. إن‌شاءالله بقیهٔ مطالب را در جلسهٔ بعد بیان می‌کنیم.

تلمیذ: ماهیت که ... از قبل که نبوده است، إنّما الکلام در همان خلقت اولیٰ است که اولی چه بوده است؟! شما می‌فرمایید که این ماهیت از قبل بوده است.

استاد: نگفتم که از قبل بوده است بلکه گفتم: وقتی که انسان آن ماهیت را تصور کند ...

تلمیذ: خود انسان، انسان که اصلاً نبوده است که خودش را تصور کند.

استاد: نه، نبوده است.

تلمیذ: خودش چیست؟!

استاد: می‌خواهم عرض کنم که اینکه ارادهٔ پروردگار بر خلقت انسان تعلق گرفته است و انسان را دوپا آفریده و غنم را چهارپا آفریده است، آیا ارادهٔ بر دوپا بودن با اراده بر چهارپا بودن یکی است یا دوتا است؟!

تلمیذ: مراد از اراده یعنی چه؟!

استاد: خواست.

تلمیذ: خواست یعنی چه؟!

استاد: وقتی یک نقاش ...

تلمیذ: این عرض بنده قیاس ممکن بر واجب می‌شود.

استاد: واجب هم که وقتی اراده می‌کند ...، خود

خدا هم که می‌فرماید: ﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ﴾[1] یا می‌فرماید: ﴿إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيۡـًٔا﴾[2] خودش کلی می‌گوید! ارادهٔ نسبت به انسان با ارادهٔ نسبت ...

تلمیذ: شما می‌گویید: ارادهٔ واجب با ممکن...

استاد: ما در ارادهٔ حق صحبت نمی‌کنیم که این چه نحو است، ما نداریم.

تلمیذ: ... دارید ترسیم می‌کنید که چطور می‌خواهد.. پس قیاس بر ممکن است.

استاد: پس شما می‌گویید: اصلاً خدا هیچ چیزی خلق نکرده است! خب خلق نکرده است، شما از کجا می‌فهمید خلق کرده است؟! اینها همه عدم هستند. شما اصلاً خودتان هم عدم هستید!

تلمیذ: طرف را با عصا بزنید آن‌وقت می‌فهمد که عدم نیست!

استاد: احسنت! پس همین‌که می‌فهمید یعنی یک چیزی هست! حالا آن که هست چیست؟! ما می‌خواهیم این را بگوییم. آن که هست، اراده‌اش ارادهٔ پروردگار بوده است بالأخره یک اراده‌ای بوده

---

[1] . سوره ق (۵۰) آیه ۳۸. نورملکوت قرآن، ج ۲، ص ۵۴۲:
«و هرآینه حقّاً ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آنها هست در شش روز خلق کردیم.»

[2] . سوره یس (۳۶) آیه ۸۲. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۳۲:
«این است و غیر از این نیست که امر خدا آن‌است که زمانی‌که چیزی را اراده کند.»

که خلق کرده است! خودش در قرآن می‌فرماید: ﴿أَرَادَ﴾!

تلمیذ: اراده بوده است اما عرض در تفسیر این اراده است!

استاد: خب همین تفسیر اراده، این ارادهٔ بر خلقت انسان با ارادهٔ بر خلقت غنم فرق می‌کند یا نمی‌کند؟ فرق می‌کند.

تلمیذ: کیفیت خلق فرق می‌کند نه اراده.

استاد: احسنت! کیفیت خلق فرق می‌کند؛ یعنی کیفیت اراده هم فرق می‌کند! وقتی که خلق فرق می‌کند، اراده هم فرق می‌کند! نمی‌شود که خلق دوتا باشد ولی اراده یکی باشد، این امکان ندارد!

تلمیذ: در ممکنات می‌گویند که باید بین علت و معلول سنخیت باشد، این قاعده در ممکنات هست! حق نداریم که این را به واجب بکشیم و جاری کنیم، این دلیل می‌خواهد! سریان این حکم از این موضوع برای ممکنات در موضوع دیگرش که واجب است، به چه دلیل است؟!

استاد: اصلاً بحث ممکنات نداریم بلکه بحث واجب را می‌کنیم، اصلاً بحث ممکنات نیست! من می‌گویم: ارادهٔ پروردگار بر خلقت ما با ارادهٔ پروردگار بر خلقت سنگ فرق می‌کند و اگر فرق نمی‌کرد که هردو یکی بودند! اینکه دیگر بدیهی‌ترین چیز است، چرا انکار می‌کنید؟! اگر پروردگار اراده می‌کرد سنگ خلق کند، آیا به‌جای آن ماء درست می‌کرد؟! حالا در اینکه او به چه نحو در چیز است، ما آن را نمی‌دانیم! ولی بالأخره می‌دانیم که ارادهٔ

مائیت با ارادهٔ حجریت دوتا است، این را می‌دانیم. حالا آن به چه نحو و کیفیت است، خبر نداریم! از آنکه هیچ، از ملائکه‌اش هم خبر نداریم! ولی بالأخره می‌دانیم که ارادهٔ پروردگار بر مائیت با ارادهٔ پروردگار بر حجریت با ارادهٔ پروردگار بر غنمیت فرق می‌کند! خب اینکه دیگر چیزی نیست. بر همین اراده ماهیت هم درست می‌شود. وقتی که اراده تعلق بر مائیت می‌گیرید، ماء درست می‌شود و سنگ درست نمی‌شود! وقتی اراده تعلق بر سنگ می‌گیرید، هوا درست نمی‌شود و سنگ درست می‌شود. از اینجا ماهیت درست می‌شود، از اینجا ماهیت ماء درست می‌شود، از اینجا ماهیت حجر درست می‌شود و همین‌طور سایر ماهیات از اینجا درست می‌شوند و به‌وجود می‌آیند.

أللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد